



نقد

لایه‌های پنهان در آوار روزمره‌گی‌ها

نگاهی به آثار علی‌خدیایی

فرحناز علیزاده



مقدمه

علی‌خدیایی، متولد سال ۱۳۳۷ تهران و فارغ‌التحصیل علوم آزمایشگاهی از دانشگاه اصفهان است. «از میان شیشه، از میان مه» و «تمام زمستان مرا گرم کن» از مجموعه داستان‌های منتشر شده اوست.

«کتاب آذر» نام مجموعه داستان تازه خدیایی است که پاییز ۸۸ از سوی نشر چشمه روانه بازار کتاب شد.

مجموعه داستان «تمام زمستان مرا گرم کن» این نویسنده در سال ۱۳۷۹، جایزه گلشیری را در بخش داستان برتر، از آن خود کرد.

خاطره در داستان‌های علی‌خدیایی تلألویی چشمگیر دارد. در جهان داستانی او «تجربه سه نسل فراهم آمده است. نسل اول به فرهنگی ارمنی-آسوری-ارانی تعلق دارد و از جدایی‌ها، آوارگی‌ها و کوچ‌ها می‌گوید: نسل دوم به ظاهر ساکن تهران است، اما تهرانی خاص: تهران کافه، رستوران‌های لهستانی دوران اشغال ایران، شخصیت‌های ارمنی، یهودی، لهستانی، روس و ایرانی‌های برون مرزی‌اند و نسل سوم ساکن اصفهان بعد از انقلاب است و باز راوی مرگ‌ها، آواره‌گی‌ها و کوچ‌های تازه است.»

خدیایی پس از مجموعه‌ای از میان شیشه، از میان مه (۱۳۷۰)، در مجموعه‌ای تمام زمستان مرا گرم کن با دقتی شدن در جزئیات روزمره، مارا به درک فزاینده‌ای از مفهوم عاشقانه‌ی زنده‌گی می‌رساند. شخصیت‌های داستان‌هایش چنان درگیر و چنان شهامت باخته‌اند که به خود فرصت اندیشیدن به دوست داشتن را هم نمی‌دهند.

مجموعه داستان «تمام زمستان مرا گرم کن» برنده‌ی جایزه‌ی گلشیری و بهترین مجموعه داستان ۱۳۷۹ اثر علی‌خدیایی؛ شامل ده داستان کوتاه با مضامین اجتماعی-انسانی است. داستان‌ها عمدتاً دغدغه‌ی بیان مشکلات و مسائل انسان‌های معاصر و پیچیده‌گی‌های روحی او در دنیای مدرن را دارند. مجموعه از انسان‌های شهری گرفتار، تنها و وامانده امروزی می‌گوید که برای رهایی از عدم ارتباط عاطفی - حسی با دیگران یا با نگاهی نوستالژیک به گذشته

پناه می‌برند (عصرهای یک شنبه و فانفار) یا راوی - نویسنده‌ای می‌شوند که در تخیل آن چه دنیای مدرن از آنان سلب کرده، در خیال بازسازی می‌کنند. این خیال چه در تجسم جا به جای آگهی تبلیغاتی برای بهتر دیدن سی و سه پل و یا عوض کردن مامور کارت زنی اداره در داستان "تمام زمستان مرا گرم کن" برای سرباز زدن از یکسان سازی و ماشینی شدن باشد و چه تجسم مکانی سبز و پر درخت به جای ساختمان‌های بلند و یا ارتباط‌های ممنوعه در "تخت روی آب". مدرن بودن داستان‌ها نه تنها به دلیل انتخاب نظرگاه غالب اول شخص در مجموعه بلکه به دلیل بیان دغدغه‌های روان شناختی رفتاری انسان معاصر است که حقیقت‌ها را تنها از دید خود بیان می‌کند و به دنبال چیستی روابط عاطفی خود با دیگران است.

حال به علت ایجاز متنی، شمه‌ای کلی از بن‌مایه‌های مشترک مجموعه را فهرست وار بیان می‌کنیم تا بعد به نقد ساختاری تک تک داستان‌ها بپردازیم. ویژه‌گی مشترک داستان‌های این کتاب به غیر از استفاده از نظرگاه اول شخص در هفت داستان عبارت است از:

۱- ژانر غالب داستان‌ها به غیر از داستان "حوله‌های نیمه شب" که به داستان - خاطره نزدیک است و سه داستان دیگر "تمام زمستان...تخت‌های روی آب، خاکسپاری" که نمونه‌ی موفق‌تری از فراداستانی (پست مدرن)، واقع‌گرای مدرن از نوع روان‌شناسی رفتاری است.

۲- وجود شخصیت اصلی و محوری مرد در اکثر داستان‌ها و انسان‌هایی که حسی نوستالژیک به گذشته دارند؛ چه این شخصیت «مهران» یا «شهلا»ی داستان فانفار باشد و چه «مادام نینا» در داستان عصرهای یک شنبه.

۳- بیان امور روزمره و ساده زنده‌گی؛ در کنار استفاده از اشیاء به صورت برجسته و نمادین به عنوان پس زمینه داستانی که می‌تواند لایه پنهان اثر و مقصود نویسنده را باز گشایی نماید. برجسته شدن مکانی چون فانفار می‌تواند نشان‌گر سرخوشی و سرزنده‌گی از دست رفته مرد در جهان کنونی باشد.

۴- وجود لایه‌های پنهان در بیشتر داستان‌ها. علی‌خدیایی آن چنان با نثری پاکیزه و روان از اتفاقات روزمره می‌گوید که شاید برای خواننده عام تنها پرسش "که چه؟" را به همراه بیاورد. اما در تعمق بیشتر خواننده‌ی خاص می‌تواند به لایه دوم نشانه‌هایی



شماره ۷۲
شهریور ۸۹

چون سوسک‌های مزاحم، ماشین حساب، ماهی شکلاتی برسد و بار معنایی اثر را دریابد.

۵- در نسبت زیبایی شناختی ارجحیت توصیف به روایت داستانی؛ می‌توان گفت مجموعه بیشتر بر روایت و به خصوص دیالوگ استوار است که این خود از محاسن اثر محسوب می‌شود، گرچه خدایی از توصیف نیز غافل نمانده و نسبت توصیف به روایت را درست برقرار کرده است.

۶- استفاده از تقابلهای گذشته - حال / سرزنده گی - ملال / مرگ - زنده گی / عشق - بی عشقی برای رسیدن به بار معنایی اثر

و در انتها، حضور چشمگیر شهر اصفهان در جای جای داستان و وجود عمه خانم که در سه داستان تکرار و بانی به هم پیوسته گی سه داستان مکالمه، حوله‌های نیمه شب، سالاد لوبیا و... است اولین داستان این مجموعه در ژانر پست مدرن (از نوع فرا داستان) به مشکلات کاری مرد نویسنده ای می‌پردازد

که علاوه بر دغدغه نوشتن و گره گشایی از مشکل شخصیت‌های داستانی اش، دغدغه کشتن سوسک‌ها، وظیفه رساندن دختر مدرسه‌ای و نگهداری کودک خردسال را به عهده دارد. نویسنده - راوی که به دنبال سرسبزی و آرامش است ولی در واقعیت آن چنان تحت تسلط زنده گی ماشینی، سرمایه داری و تبلیغات رسانه ای است که خواسته فردی خود را گم و فراموش می‌کند. از همین رو است که زن برای از بین بردن سردی و کرحتی روزمره گی‌ها، به بسته ای کوچک دل خوش می‌کند. پاکتی که فقط توسط ایماژها به او القاء شده است. "آدرنو" معتقد است ادبیات مدرن نگاه انتقادی به سرمایه داری دارد. از دید "آدرنو" سرمایه داری فرهنگ احتیاج کاذب را ایجاد و تقویت می‌کند. فرهنگی که انسان را به انفعال می‌کشاند و فردیت اصلی او را از بین می‌برد. «صنعت فرهنگی، جامعه را رهبری می‌کند، شکل می‌دهد و کالا شده گی را تشدید می‌کند» و به همین دلیل است که نویسنده در داستان دوم "فانفار" تنها وقتی مرد را به نام "مهران" می‌خواند که او برای خودش هویتی و پیشینه ای جداگانه پیدا می‌کند. مهران تا زمانی که زنده گی چون دیگران دارد می‌تواند تنها مردی جهان شمول باشد، با زنده گی و خواسته های یکسان همان گونه که دنیای مدرن انسان‌ها را به یکسان شده گی و کالا شده گی سوق می‌دهد «منم... چه فایده مثل محسن یا مثل خودم. بگذریم» (ص ۳۷) اما وقتی به یاد گل فروشی و لحظات خاص گذشته و منحصر به فرد خود با شهلا می‌افتد، دیگر

تابع عامه شده گی نیست و هویتی جداگانه پیدا می‌کند. در این زمان تبدیل به مهران می‌شود و وقتی دوباره شهلا او را "آقای سلیمی" می‌خواند و او به زنده گی عادی و مدرن بر می‌گردد؛ تنها «مرد» نام می‌گیرد و بس.

این دو پاره گی هویت و حس نوستالژیک به گذشته مهران را می‌توان در داستان "عصرهای یک شنبه" به صورت بارزتری دید. آن‌جا که مادام از گذشته‌ها با حسرت یاد می‌کند و در انتها خواستار رقص با مرد جوان است. تنها خرده ای که می‌توان به این داستان گرفت در خصوص شخصیت سازی "من" راوی ناظری است که ابتدا بسیار هوشمندانه عمل می‌کند و متوجه تفاوت دوخت گلدوزی‌ها می‌شود و در انتها قادر به درک این مطلب نیست که کسی که تا این حد دقیق تمام جزئیات را ریز به ریز شرح می‌دهد کسی جزء "نینا" نمی‌تواند باشد. به اعتقاد نگارنده اگر داستان تنها با همان نشانه ی متنی «پسر جان جای می‌خوری با یک ماهی شکلاتی خوشمزه؟» (ص ۶۰) و رقص مادام به پایان می‌رسد و مادام در جواب چرای مرد جوان توضیح واضحی ندهد، اثر برای خواننده ای که علاقه مند به کشف و شهود است، با ارزش ترمی شد.

داستان آخر که از دید نگارنده بهترین داستان این مجموعه محسوب می‌شود، فراداستانی است که از دیدگاه توامان و دو گانه من راوی نویسنده - سوم شخص محدود به ذهن فرهاد، مونولوگ‌های فرهاد تشکیل شده است. داستان "حاک سپاری" فراداستانی است که به نوعی می‌تواند دنباله زنده گی مردکارمند- نویسنده داستان اول مجموعه باشد. داستان روایت نویسنده ای است که فرهاد نامی را بر اساس کاراکتر همسایه اش دست مایه نوشتاری خود قرار می‌دهد. فرهاد که به دلیل سر قرار نیامدن "او" از خانه زن و مردی در کنار دریا سر درمی‌آورد، به تشویق زن و مرد لابه لای ماسه‌ها به نوعی دفن می‌شود. از سوی دیگر نویسنده که خود درگیر روزمره گی‌ها است دغدغه رسیدن خبر مرگ فرهاد را در ذهن دارد.

خدایی، در این داستان از مبحث "ژرار ژنت" در خصوص صدا و کانونی شده گی استفاده بهینه می‌کند. ژنت در خصوص روایت گر معتقد است، بین آن چه که می‌شنویم یا آن کسی که می‌گوید (صدا) و آن چه که می‌بینیم یا آن کس که می‌بیند (کانونی سازی) باید تفاوت قائل شد. آن کس که می‌گوید، همان کسی نیست که می‌بیند. علی خدایی در این داستان پست مدرنیستی که نمونه ی موفق از گروه فرا داستان است نه تنها توانسته تفاوت صدا و کانونی شدن را رعایت کند بلکه توانسته اثری به دور از ادا و اصول‌های جدید نویسنده‌گان پست مدرن ایرانی خلق کند که در خور توجه است. در واقع این کتاب می‌تواند الگوی خوبی برای نویسنده‌گان جوان علاقمند باشد.

از دید "آدرنو" سرمایه داری فرهنگ احتیاج کاذب را ایجاد و تقویت می‌کند. فرهنگی که انسان را به انفعال می‌کشاند و فردیت اصلی او را از بین می‌برد. «صنعت فرهنگی، جامعه را رهبری می‌کند، شکل می‌دهد و کالا شده گی را تشدید می‌کند»

